

جایگاه فرهنگ و زبان فارسی در شبه‌قاره هند

مرتضی فلاح*

E-mail: fallah.ma@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۳/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۰/۱۲

چکیده

ایران و شبه‌قاره هند از دیرباز با هم روابط فرهنگی و زبانی و مذهبی و هنری و بازرگانی و صنعتی گسترده‌ای داشته‌اند. پیشینه این روابط به دوران مهاجرت آریایی‌ها برمی‌گردد؛ زمانی که این دو ملت شاخه هندوایرانی را تشکیل می‌دادند و زبان و مذهب و نژادی یگانه داشتند. با گذشت زمان که این دو ملت در دو اقلیم جداگانه ساکن شدند، منش‌ها و خُلق و خوی آنان نیز دگرگون شد. با این حال، مبانی مشترک زبانی و نژادی و فرهنگی آنان هرگز از هم نگیسخت. اسطوره‌ها و انگاشته‌های مشترک ایرانیان و هندوان از همان زمان سامان یافت. با تشکیل حکومت‌های هخامنشی و اشکانی و ساسانی، پیوندهای زبانی و فرهنگی میان این دو قوم ادامه یافت که تاریخ‌نویسان شواهد فراوانی از آن به دست داده‌اند. پس از اسلام این پیوندها فزونی گرفت و به‌ویژه از زمان غزنویان، با تسخیر هند توسط محمود غزنوی (۳۲۹ ق) رو به پیشرفت و فزونی نهاد. از این زمان، زبان فارسی به یکی از زبان‌های مهم شبه‌قاره تبدیل شد. مهاجرت ایرانیان به هند از قرن هشتم شتاب بیشتری به خود گرفت و نفوذ فرهنگ و زبان فارسی به هند از دوره تیموریان به اوج خود رسید. با روی کار آمدن صفویان در ایران سیل مهاجرت شاعران و روشن‌فکران ایرانی به شبه‌قاره آغاز شد؛ چنان‌که جایگاه و پایگاه فرهنگ و زبان فارسی در این سرزمین از اصفهان، پایتخت صفویان، رونق بیشتری یافت. زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی و اسلامی، در مدتی نزدیک به نه قرن زبان رسمی امرا و دربارهای پادشاهان هندوستان به شمار می‌آمد. با نفوذ استعمار انگلیس در این کشور، اندکانک زبان انگلیسی جای زبان فارسی را گرفت و این میراث ارزشمند و مشترک دو ملت، در زمانی کمتر از یک قرن از میان رفت. در این نوشته که به شیوه کتابخانه‌ای و بر مبنای اسنادی است، به روند تاریخی نفوذ زبان و فرهنگ ایران در شبه‌قاره هند اشاره می‌کنیم و اوج و فرود آن را نشان می‌دهیم و همسانی‌های زبانی، اساطیری و آیین‌های مشترک این دو سرزمین را بررسی می‌کنیم و برای اثبات مدعای خود شواهد تاریخی چندی به دست می‌دهیم.

کلیدواژه‌ها: زبان فارسی، ایران، هندوستان، فرهنگ ایران.

درآمد

شاید در میان کشورهای گوناگون جهان کمتر سرزمینی را چون هند بتوان سراغ گرفت که از گذشته‌های دور تا کنون، این همه مورد توجه و اعتنای ایران بوده است. بخش عمده این توجه البته به دلیل موقعیت سرزمینی و جغرافیایی ایران است که از آن به‌عنوان چهارراه جهان یاد می‌شود؛ جایگاهی که به آن امکان داده است تا همواره نقش ویژه‌ای را در مناسبات فرهنگی و اقتصادی و سیاسی جهان عهده‌دار باشد. ایران همیشه واسطه انتقال و جذب فرهنگ‌ها از خاور به باختر و از باختر به خاور بوده است. چرخش و دگرگونی فرهنگ‌ها و آیین‌ها از چین و هند از یک سو، و یونان و بیزانس از سوی دیگر، و انتقال آنها به یکدیگر، همواره در ایران رخ داده است. ایران پیوسته از شرق و غرب فرهنگ‌ها را جذب و به‌سوی دیگر متصرفات خود پخش کرده است.

در این میان، تأثیر پذیری و تأثیرگذاری فرهنگ ایران و شبه‌قاره هند بر همدیگر اهمیت ویژه‌ای دارد. روابط فرهنگی و اقتصادی و دینی و زبانی و سیاسی ایران و شبه‌قاره هند به گذشته‌های بسیار دور بازمی‌گردد؛ زمانی که این دو قوم در یک جا ساکن بودند و از آب‌شخور یک زبان و یک آیین و یک فرهنگ بهره می‌بردند. از همان زمان تا سده‌های بسیار بعد که سرزمین هند به دست دولت استعمارگر بریتانیا افتاد، دادوستدهای زبانی و فرهنگی و سیاسی در میان مردمان این دو سرزمین پیوسته برقرار بود و همواره در اوج. ره‌آورد آن پیوند دیرینه، درهم‌تنیدگی و آمیزش زبانی و فرهنگی و باورداشت‌های اسطوره‌ای و آیینی و عرفانی همسان است که چون شیر و شکر در هم آمیخته‌اند و جدایی‌ناپذیر می‌نمایند.

در این نوشته که به شیوه کتابخانه‌ای و بر مبنای اسناد و نقل و تحلیل پاره‌ای از شواهد تاریخی و زبانی است می‌کوشیم تا به‌فشرده‌گی، به گوشه‌ای از این پیوند تاریخی و زبانی و فرهنگی اشاره کنیم و این پرسش‌ها را پاسخ گوئیم:

- روند دادوستدهای زبانی و فرهنگی میان ایران و هند چگونه و از چه هنگام روی داده است؟

- همسانی‌های فکری و فرهنگی ایران و هند بیشتر در چه زمینه‌هایی بوده است؟
- آیین‌ها و جشن‌های ایرانی در دربارهای پادشاهان هند از چه جایگاه و پایگاهی برخوردار بوده است؟

- آغاز و اوج و فرود زبان و فرهنگ ایرانی در چه زمان‌هایی اتفاق افتاده و چه راه‌هایی را پیموده است؟

۱. پیشینه تاریخی

زبان فارسی که یکی از یادگاران کهن میراث فرهنگی ایران و شبه‌قاره هند است، در اصل از یک ریشه بسیار قدیمی به نام زبان‌های هندواروپایی منشعب شده است. زبان اوستایی با سانسکریت^۱، یعنی زبان وداها - که همان زبان باستانی هند است - خویشاوندی و ریشه مشترک و نزدیک دارد.

مهاجرت آریایی‌ها در زمان جمشید آغاز شد. او به فرمان اورمزد فرمان یافت تا بر روی زمین پادشاهی کند و به افزایش مردم و چارپایان پردازد. قبیله‌های هندوایرانی که به دلیل کمبود جا و افزایش مردمان و چارپایان در جست‌وجوی مراتع و چراگاه‌های تازه بودند، از این دوران به سوی سرزمین‌های گرم‌تر جنوبی مهاجرت کردند. گروهی به سوی فلات ایران، گروهی به سوی دشت‌های آسیای صغیر و گروهی دیگر به سوی سرزمین‌های گرم و فراخ هند و پاکستان رهسپار شدند (فروه‌وشی، ۱۳۷۰: ۵ و ۶) و در این سرزمین‌ها ساکن شدند. این کوچ‌ها و مهاجرت‌ها، چندین بار و به صورت چندین موج پیاپی رخ داد. پس از این مهاجرت، «مشترکات نژادی و فرهنگی میان این دو گروه [ایرانیان و هندیان] هرگز گسسته نشد. مردم دوران باستان سرزمین ایران با مردمان دوران باستان سرزمین هند، هم‌بستگی‌های بسیار داشتند. این موضوع به‌خصوص در زبان، اسطوره‌ها و مسائل مربوط به آیین‌های آنها دیده می‌شود که گویای هم‌زیستی طولانی ایرانیان و هندوان آریایی نژاد است» (آموزگار، ۱۳۷۴: ۴۸/۱).

پس از آنکه اقوام آریایی به سوی ایران و هندوستان آمدند، شاخه هندی آن در شمال هند اقامت کردند و زبانی در میان آنها رواج یافت که همان زبان سانسکریت باستان است. به مرور و پس از گذشت صدها سال این زبان در میان طبقه گزیده و خاص هند رواج یافت و زبان عامه مردم، به نام پاراکریت، از آن اشتقاق پیدا کرد.

کهن‌ترین متن مقدس هندوان وداهاست که پیشینه آن دست‌کم به ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد. تاریخ نگارش این کتاب از آثار مکتوب یونانی و متون مقدس دین یهودی هم دیرینگی بیشتری دارد، اما این کتاب با اوستا شباهت فوق‌العاده نزدیکی دارد

1. Sanskrit

و حتی قرابت آن با اوستا، از دیگر متون بازمانده به زبان سانسکریت هم نزدیک‌تر است (نهر، ۱۳۶۱: ۱۲۸).

زبان سانسکریت و اوستا از یک منشأ اصلی سرچشمه گرفته‌اند. زبان سانسکریت زبان دینی و داهای هند و زبان اوستا زبان دینی ایرانیان باستان، از نظر واژگان و آواها و ساخت صرفی و نحوی، نزدیکی و همسانی شگفتی با هم دارند. «وزن و سبک عمومی شعر [در آنها] به قدری نزدیک است که با استفاده از قوانین آوایی می‌توان قطعات اوستایی را لفظ به لفظ به متن ودایی تبدیل کرد. در دو متن اوستا و ریگ‌ودا هم اصطلاحات بی‌شمار همانندی را می‌بینیم که در هر دو مکتب فکری به یک معنی و از یک ریشه‌اند» (جلالی نائینی، ۱۳۶۵: ۷۳۰).

۲. همسانی‌های اساطیری و فرهنگی ایران و هند

علاوه بر مشابهت‌های زبانی گسترده، اسامی خدایان و اساطیر ایران در ریگ‌ودا و اوستا بسیار به هم نزدیک یا همسان است. چون میترا^۱ ریگ‌ودا که همان میسرای اوستاست. یا اسطورهٔ یم^۲ ریگ‌ودا که در اوستا یم^۳ آمده است و سپس در فارسی نوین به جم^۴ تبدیل شده است. یا اعتقاد به دیو که در ودادئو^۵ و در اوستا دئو^۶ آمده است. بسیاری دیگر از چنین بن‌مایه‌های مشترک اساطیری و دینی را در این دو اثر باستانی می‌توان نشان داد (جلالی نائینی، ۱۳۶۵: ۷۳۱). علاوه بر این، میان طرح‌ها و نقش‌ها و شهرهای آن زمان شباهت‌های نمایانی به چشم می‌خورد و قراین مسلمی وجود دارد که در دوران پیش از هخامنشی نیز تماس‌هایی بین این دو سرزمین کهن وجود داشته است (نهر، ۱۳۷۱: ۲۴۸). پاره‌ای از باستان‌شناسان احتمال داده‌اند که ساکنان هند پیش از هجوم اقوام آریایی، و سکنهٔ ایران قبل از دورهٔ مادها و هخامنشی‌ها، و همچنین سومری‌ها در بین‌النهرین، هر سه از یک اصل و تبار بوده‌اند.

در اساطیر ایران و هند خدایان دو گروه بوده‌اند. در هند اسوره‌ها و دئوه‌ها و در ایران اهوره‌ها و دیوها. اسوره‌ها یا اهوره‌ها بیشتر با نیکی‌ها و خوبی‌ها و معنویات پیوند داشته‌اند و دئوه‌ها یا دیوها بیشتر به مسائل دنیوی و بدی‌ها وابسته بوده‌اند، اما پس از آمدن آریاییان به سند و نجد ایران، تغییراتی در دین هندوان آریایی و آریایی‌های ایران راه یافت؛ بدین معنی که ارباب انواع خوب و خیر هندی مغبوض آریایی‌های ایرانی

1. Mitra
2. Yama

3. Yima
4. Jam

5. Deva
6. Daeva

واقع شدند و ارباب انواع بد هندیان مقبول ایرانیان گشتند. یافته‌های باستانی در موهنجودارو^۱ در درهٔ سند اشاراتی به زمان پیش از رسیدن آریایی‌ها به این منطقه دارد. در آنجا آیین مادرخدایی به‌گسترده‌گی وجود داشته است و بسیاری پیکره‌های الهه‌های مادر، عمومیت این آیین را می‌رساند. در ایران نیز در دورهٔ ایلامیان، پرستش الهگان که به‌عنوان مادرخدایان بودند، یافت شده است (دادور و مبینی، ۱۳۷۸: ۱۱۷).

۲-۱. پرستش مهر

از دیگر همسانی‌های اساطیری ایران و هند سنت پرستش مهر است که به دوره‌های کهن بازمی‌گردد که سرچشمهٔ هندواروپایی دارد و دربردارندهٔ مفهوم پیمان و دوستی است و با نگاهی به نوشته‌های زبان سانسکریت و متون اوستا و به‌ویژه بخش یشته‌ها، به این همانندی‌ها برمی‌خوریم. در هند دوران ودایی نام او به‌صورت میتره به مفهوم پیمان و دوستی عیان می‌شود که یکی از خدایان گروه فرمانرواست و با ورونه، جفت جاودانی را تشکیل می‌دهد که ازسوی مردم به یاری خوانده می‌شود. در سنت هندی نیز همچون ایران، میترا گردونه‌ای درخشان و اقامتگاهی زرین دارد. میترا در هند خدایی است بس کهن و احتمالاً پیش از آیین زرتشتی، ولی در سنت دینی زرتشتی، در مقامی پایین‌تر از اورمزد قرار می‌گیرد و آفریدهٔ او محسوب می‌شود تا از آفرینش اورمزد پاسداری کند (بهار، ۱۳۷۵: ۱۲۸-۱۲۴). در ایران، میترا معروف‌ترین ایزد در میان ایزدان است و همانند هند با مفهوم پیمان و دوستی ظاهر می‌شود. او انسان‌ها را به راه راست یا اشته هدایت می‌کند و آنها را از حمله در امان نگاه می‌دارد (کرتیس، ۱۳۵۱: ۱۲).

۲-۲. تقدس آتش

تقدس و احترام به آتش از دیگر موارد مشترک اساطیری هندوایرانی است. از همان دورهٔ مشترک هندواروپایی، پرستش آتش نقشی اساسی در زندگی دینی مردم هند و ایران داشته است. آتش نه فقط در خانه‌ها استفاده می‌شده است، بلکه برای راندن ارواح خبیث و ناپاک، ابطال سحر و جادو و افسون‌های نحس و شوم و سوزاندن اجساد قربانیان و پالودن آرایش‌های زیست‌محیطی نیز از آن بهره می‌برده‌اند (ویدن گرن، ۱۳۷۷: ۵۷). در ایران نیز آتش تا کنون در دین و آیین‌های زرتشتی جایگاه ویژهٔ خود را حفظ کرده است و جنبهٔ تقدس آن همچنان باقی است.

۲-۳. تقدس گاو

گاو و باور به تقدس آن یکی دیگر از موارد مشابهت در اسطوره‌های ایران و هند

1. Mohengodaro

است. در اسطوره آفرینش جهان، به اعتقاد ایرانیان باستان، نخستین حیوان جهان گاو یکتا آفریده بوده است و سفیدرنگ و چون ماه تابان. به موجب روایت زرتشتی، این گاو که آفریده اهورامزداست، به وسیله اهریمن، روح شرور، کشته می شود و نطفه اش به ماه می رود. هنگامی که این نطفه کاملاً پاکیزه شد، گونه های مختلف حیوانات از آن پدید آمد. همچنین، از قسمتی از آن که بر زمین ریخت، گیاهان متعدد رُست (کرتیس، ۱۳۸۱: ۲۰-۱۱). گاو در اساطیر ایران نماد ماه شناخته می شود و ابرها به گله های گاو و گوسفند همانند می شوند. همچنین، کیومرث، شخصیت اسطوره ای ایرانی، مفهوم گاو را در معنای نام خود همراه دارد. به گفته ابوریحان بیرونی «در شب مهرگان در آسمان گاوی از نور که شاخ های او از زر و پاهایش از سیم است و گردونه ماه را می کشد، ساعتی آشکار می شود، سپس پنهان می گردد و هرکس بتواند او را ببیند در ساعتی که نظر به او می افکند، خواست هایش برآورده خواهد شد. در این شب، بر کوه بزرگ شیخ گاوی سپید دیده می شود» (عطایی، ۱۳۷۰: ۲۴-۱۸).

دراویدیان و پیشینیان آنها و نیز هندوآریاییان، همه ورز او را به عنوان تجلی قدسی خدای زایاننده و مظهر آثار جَوّی، همچون یکی از ممیزات و خصایص و متعلقاتش می پرستیده اند. تصاویر و نقوش گاو در معابد شیوا که مرکبش ورز او گاو است، فراوان دیده می شود (الیاده، ۱۳۷۲: ۹۸-۹۶).

در اساطیر هند، ایندرا^۱ از قدرتمندترین و محبوب ترین و کهن ترین خدایان و ایزدبانوان خدای آسمانها و عامل نزول باران و برف و رعد و برق است (کومارو سورامی، ۱۳۸۲: ۲۰۰). ایندرا پیوسته با ورز او گاو قیاس می شود. گاو نماد روح نرینه جنگجو و قدرت و توانمندی های قومی و نژادی است. خدای دوران پیش از ظهور آریایی ها که ایندرا با او همانند شده و وی را در خود به تحلیل برده است نیز با چهره های حیوانی متجلی می شود. ریگودا از ماده گاوی که به همه چیز جان می بخشد یاد می کند. در آنجا آمده است که ماده گاو به ترتیب با همه خدایان درمی آمیزد و همه کیهان را می زاید. حیات خدایان از ماده گاو است. «آدیتی»^۲ که به معنای بی نهایت و لایزال است، از کهن ترین خدایان و ایزدبانوان ودایی و مادر تمام مردان و خدایان و دیگر آفریدگان زمین، با عنوان مادر و ماده گاو کیهانی نام برده شده است (دادور و مبینی، ۱۳۷۸: ۱۲۰). آدیتی مادر خدایان بزرگ، به سیمای ماده گاوی نمودار شده است (جلالی نایینی، ۱۳۷۵: ۵۱۰).

1. Indira

2. Aditi

در ایران نیز «مقام گاو در زمین برابر است با «ثور» در آسمان؛ زیرا وی در باروری و کشت‌کاری زمین نقش مؤثری دارد و نیز علامت می‌تراست. در اساطیر ایران، گاو شکلی از «گوشورون»^۱ و «سروشوک»^۲ سمبل ابر، باران و توفان است. در یک سرود روحانی ایران باستان، از گاو نر به‌عنوان منبع وفور و عامل تمام خوبی‌ها نام برده شده است» (جایز، ۱۳۷۰: ۱۵).

۴-۲. دیگر همسانی‌ها

علاوه بر این مشابهت‌ها، اسناد دیگری نیز از پیوند دیرینه میان این دو قوم وجود دارد. نام هندوستان در اوستا بارها آمده است. در وندیداد، فرگرد اول، به شرح سرزمین پنجاب پرداخته شده است. در این کتاب از شانزده محل بسیار خوش بحث شده است که پانزدهمین بخش آن جزو هپته هیندو^۳ است که از خاور هند به‌سوی باختر امتداد دارد. این هپته هیندو، سرزمین حوزه رودخانه‌ای است که در اوستا راجع به پنجاب و سند نام برده شده است (وندیداد، ۱۳۷۶: ۱۹۶ و ۱۹۷). در مقابل، کتاب ریگ‌ودا نیز به ایران اشاراتی دارد. در این کتاب، ایرانیان نخست به نام پَرشوه^۴ و بعد پَرشیکه^۵ خوانده شده‌اند و پَرتهو پَرشوه^۶ مذکور در ریگ‌ودا، ظاهراً پارت‌ها و پارس‌ها هستند (جلالی نایینی، ۱۳۶۵: ۷۳۰). «پانزدهمین جا و روستا که من، اهورامزدا، بهترین بیافریدم، هفت هند است، هپته هندو، در آنجا اهریمن پرگزند به ستیزه، دشمنان ناهنگام و گرمای ناهنگام پدید آورد» (پورداوود، ۱۳۴۲: ۱۱۹. نیز نک: وندیداد، ۱۳۷۶: ۱۹۶ و ۱۹۷).

همچنان که نام هند در اوستا آمده است و توصیفاتی از شمال هند در آن وجود دارد «در ریگ‌ودا نیز به ایران اشاراتی شده است. ایرانی‌ها در این کتاب پارشاواها و بعدها پاراسیکاها نامیده شده‌اند که کلمه جدید پارسی از همین کلمات مشتق گشته است. پارتی‌ها به نام پارتاواها مورد اشاره واقع شده‌اند» (نهر، ۱۳۶۱: ۲۴۸).

۳. پیوندهای تاریخی و فرهنگی از دوره هخامنشی، اشکانی و ساسانی

بعد از تشکیل حکومت در ایران و از دوره هخامنشیان، کورش بزرگ، سرزمین‌های بلخ، افغانستان، پنجاب و سند را فتح کرد که باعث افزایش پیوند فرهنگی و اقتصادی و سیاسی میان ایران و هندوستان شد. دیاکانف، به نقل از سنگ‌نوشته بیستون (بین سال‌های ۵۲۱ تا ۵۱۹ ق. م.)، از هندوستان به‌عنوان بیستمین ساتراپ دولت هخامنشی یاد

1. Goshurun
2. Srishok

3. Hepta Hindu
4. Parshava

5. Prshikha
6. Prithu-Parshava

می‌کند که شامل دره رود سند و پنجاب بود (دیاکانف، ۱۳۷۱: ۳۱۹). گیرشمن قدیمی‌ترین خط را در هندوستان برگرفته از خط دیوانی هخامنشی می‌داند و هنر سلسله موریای هند را، مقتبس از هنر شاهان هخامنشی ارزیابی می‌کند (گیرشمن، ۱۳۸۳: ۴۲۳). «داریوش نیز در سال ۵۱۲ ق.م. به فکر تسخیر پنجاب و سند افتاد... باری، داریوش پس از تسخیر پنجاب و سند به ایران بازگشت. این لشکرکشی در آن روزگار آن‌قدر مهم تلقی شد که مبدأ تاریخ قدیم کشور هند گردید» (مشکور، ۱۳۵۶: ۳۳).

در همین دوره، یعنی قرن ششم پیش از میلاد که داریوش نواحی شمال هند و ایالت سند و پنجاب غربی را تصرف می‌کند، در تاریخ هند عصری آغاز می‌شود که آن را دوران زردشتی هند می‌نامند و آیین زردشت در آنجا رواج می‌گیرد. استان هندی امپراتوری داریوش، از تمام نواحی دیگر کشورش ثروتمندتر و پرجمعیت‌تر بوده است و تماس‌های مستقیم و تبادلات فرهنگی میان آنان رو به افزایش (نهر، ۱۳۶۱: ۲۴۹).

آثار تاریخی مهمی که در میانه سال‌های ۱۸۹۶ تا ۱۳۱۲ م. در بهار هند از زیر خاک بیرون آمده نشانگر تأثیر هنر و صنعت ایران در زمان پادشاهی هخامنشیان در هند است. در همین دوره روابط تجاری و اقتصادی نیز بین دو کشور برقرار بود. جنگ‌بزارهای فراوانی از هند به ایران می‌آمد. در شاهنامه فردوسی، در وصف دوره پیشدادیان و کیانیان، صدها بار از جنگ‌بزارهایی سخن به میان آمده است که ساخت هندوستان بوده و از جمله آنهاست: تیغ هندی، شمشیر هندی، خنجر هندی، نیزه هندی، درای هندی، خود هندی، چتر هندی، جامه هندی و از وسایل دیگری چون زیج هندی، عود هندی و جز اینها نیز سخن رفته است.

علاوه بر اینها، هردوت به لشکریان هندی در زمان حکومت خشایار شاه اشاره می‌کند که جامه‌های کتانی بر تن داشتند و کمان‌ها و تیرهایی از نی با پیکانی سنگی با خود حمل می‌کردند و برعراده‌هایی سوار بودند که گورخر به آن می‌بستند (مشکور، ۱۳۶۷: ۲۱۷).

پس از هجوم اسکندر، ایران تا چند قرن زیر نفوذ یونانیان بود. در این دوران پیوندهای ایران و هند ادامه داشت. آثار معماری معروف آشوکا در هند تحت تأثیر معماری پرسپولیس ساخته شده است و هنرهای یونانی - بودایی که در شمال غربی هند و افغانستان یافت می‌شود، از تأثیر هنر معماری ایران، تهی نیست (نهر، ۱۳۶۱: ۲۴۹/۱).

در دوره ساسانیان پیوندهای اقتصادی و فرهنگی بین دو سرزمین افزایش یافت. کوشانی‌ها «نخستین کسانی از شبه‌قاره هند و پاکستان بودند که با مردم ایران ارتباط سیاسی بیشتری برقرار ساختند و زبان پارسی را در سده یکم یا دوم پس از میلاد در سرزمین شبه‌قاره هند و پاکستان رواج دادند» (طباطبایی، ۱۹۶۶: ۴۰).

با استناد به شاهنامه فردوسی، در دوره پادشاهی بهرام گور ساسانی، روابط بین ایران و شاه هند به نام شنگل برقرار بوده است. شنگل دختر خود را با نام سپینود به بهرام می‌دهد و به درخواست بهرام ده‌هزار لولی را به ایران می‌فرستد تا رامشگری و نوازندگی را در ایران رواج دهند و مردمان را شادمان دارند (فردوسی، ۱۳۷۸: ۵۵۱-۵۴۱). از روابط فرهنگی ایران و هند در دوره خسرو پرویز با پادشاه هند، می‌توان به وجود آثار باستانی به‌جامانده در دکن اشاره کرد.

گیرشمن در بخش مربوط به هنر، ادبیات و علوم در عصر ساسانیان، پس از شرح چگونگی رواج و پیشرفت آن و تلاش برای تبلیغ هنر و ادیان در دوره ساسانی، چگونگی پیوند میان آیین بودایی را در تماس با آیین مزدیسنی توضیح می‌دهد و می‌نویسد:

به نظر می‌رسد آیین بودایی در تماس با مزدیسنی، اصل دوگانگی [ثنویت] را در ستیزه بین خیر، که در بودایی منفرد تجسم یافته بود، و سپاه شر، که تحت قیادت مارا^۱ بود، پذیرفته باشد. دانشمندان مایل‌اند که در متریای^۲ بوداییان، اثر خدای منجی مزدیسنی یعنی مهر(میترا) را ببینند (گیرشمن، ۱۳۵۷: ۴۱۷).

قدیمی‌ترین کتاب که در زبان پارسی از نویسندگان هند شناخته شده است و نشانگر تبادل فرهنگی بین این دو سرزمین به شمار می‌آید، ترجمه فارسی رساله‌ای است به نام زهر، به قلم چاندرا گوپته. وی این کتاب را به سال ۳۲۲-۲۹۳ ق.م. هنگامی که وزیر اعظم چاناکیا^۳ یا کانتیلیا^۴ بود تألیف کرد (محمدباقر، ۲۹۷).

در زمان ساسانیان کتاب‌هایی از هندی به پهلوی ترجمه شد که مهم‌ترین آنها کتاب کلیله و دمنه است؛ کتابی که در زمان انوشیروان و توسط برزویه طیب، از زبان سانسکریت به پهلوی برگردانده شد و چون نوبت به کسری نوشیروان رسید... مثال داد تا آن را به حیل‌ها از دیار هند به ممالک پارس آوردند و از زبان سانسکریت، به زبان پهلوی ترجمه کردند. ابن مقفع این کتاب را در قرن دوم هجری از پهلوی به عربی برگرداند و در قرن هفتم توسط نصرالله منشی از عربی به فارسی ترجمه شد (نصرالله منشی، ۱۳۶۷: ۴۳-۲۸).

کتاب دیگری که می‌توان از آن یاد کرد بلوهر و بوداسف است که نخست به پهلوی و سپس به سریانی ترجمه شد. این کتاب سرگذشت سیدارته، شاهزاده هندی است که بعدها احوالش دگرگون می‌شود و به بودا شهرت می‌یابد. بودا و کورش تقریباً معاصر و

1. Mara
2. Maitreya

3. Chanakya
4. Kantilya

هم‌زمان بوده‌اند و سرگذشت و داستان وی باید قرن‌ها قبل از روی کار آمدن ساسانیان در میان مردم ایران رواج داشته باشد. دانشمندان بر این باورند که زندگانی ابراهیم ادهم، عارف معروف ایرانی، با زندگی بودا همسانی بسیار نزدیکی دارد.

کتاب هزار افسون یا هزار افسان که بعدها در دوره خلافت بنی‌عباس با تغییرات و افزایش‌هایی به نام ألف لیله و لیله یا هزارویک شب معروف می‌شود، گویا اصلی هندی داشته است و در زمان ساسانیان از سانسکریت به پهلوی برگردانده شده است. سانسکریت به پهلوی ترجمه شده است. اینها نمونه‌های اندکی از آثاری است که تبادلات فرهنگی بین این دو سرزمین را نشان می‌دهد.

مانویان ایران نیز در دوره ساسانی نقش مهمی در گسترش فرهنگ و زبان ایران در هند داشته‌اند. خود مانی نیز در زمان حکومت اردشیر اول سفری به هند کرده، مردم را به دین خویش فراخوانده است و چون خبر مرگ اردشیر و جلوس شاهپور را شنیده، به ایران بازگشته و در خوزستان به حضور شاهپور بار یافته است (کریستین‌سن، ۱۳۶۷: ۲۰۶). پس از اعدام مانی و قتل عام همراهان وی، که هم‌زمان با سلطنت بهرام اول ساسانی بود، عده زیادی از هواخواهان او، از بیم جان، راه شبه‌قاره هند و پاکستان را در پیش گرفتند و به آن نواحی روی آوردند و در ترویج دین و فرهنگ ایرانی در آن مناطق نقش درخوری ایفا کردند. مدارک قابل ملاحظه‌ای از آثار مانوی در تورفان به دست آمده است که این تأثیرگذاری را نشان می‌دهد.

نهر و در کتاب خویش، کشف هند، درباره نفوذ ژرف و گسترده فرهنگ ایران در هندوستان می‌گوید:

در میان مردمان و نژادهای بسیار که با زندگی و فرهنگ هند تماس پیدا کرده‌اند و در آن نفوذ داشته‌اند، قدیمی‌ترین و مداوم‌ترینشان ایرانی‌ها بوده‌اند. در واقع، روابط میان آنها حتی پیش از آغاز تمدن هندوآریایی بوده است؛ زیرا قبایل هندوآریایی و ایرانیان باستان، هر دو از یک اصل و نسب مشترک جدا شده‌اند و راه‌های جداگانه‌ای برای خود در پیش گرفتند (نهر و، ۱۳۶۱: ۲۴۷-۲۴۶).

۴. نفوذ زبان فارسی و فرهنگ ایران به هند پس از اسلام

با ورود اسلام به ایران، تعداد زیادی از زرتشتیان ایران که به پارسیان شهرت یافتند به هندوستان روی آوردند و به‌ویژه در شهرهای جنوب این کشور، از جمله در بمبئی و

دکن ساکن شدند و فرهنگ ایرانی و زبان پهلوی را با خود به آن سرزمین بردند و تا امروز هم، هنوز در میان نوادگان آن مهاجران، می‌توان کسانی را آشنا به زبان پهلوی یافت. بسیاری از کتابهای پهلوی که از آغاز قرن چهاردهم هجری شمسی به فارسی ترجمه شد، از راه فراگیری زبان پهلوی در هند امکان‌پذیر شد. از جمله کسانی که در راه فراگیری این زبان کوشید و متن‌های پهلوی و اوستایی را به زبان فارسی ترجمه کرد، می‌توان از ابراهیم پورداود و صادق هدایت یاد کرد.

علاوه بر این، هنوز سده اول هجری پایان نیافته بود که مسلمانان از دو معبر، یکی از ساحل مالابار و دیگری از راه دره سند، وارد هندوستان شدند و این دو نقطه به‌منزله سرپلی بود که در خاک هندوستان به دست آوردند و زبان فارسی را با خود به آن سرزمین سوغات بردند (جلالی نایینی، ۱۳۶۵: ۷۳۵/۲). بیشتر سپاهیان محمدقاسم ثقفی که از جانب حجاج بن یوسف ثقفی، مأمور فتح دره سند شدند، از نواحی استان فارس و بنادر خلیج فارس جمع‌آوری شده بودند و زبان فارسی، زبان مادری ایشان بود. این سربازان نخستین دسته‌ای به شمار می‌روند که پس از اسلام بذر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را در حوزه سند کاشتند و آن را آبیاری کردند (جلالی نایینی، ۱۳۶۵: ۷۳۸/۲).

یعقوب لیث صفاری که وی را احیاگر زبان فارسی می‌شمارند، از جمله کسانی به شمار می‌رود که با گشودن کابل، راه را برای گسترش زبان فارسی و تمدن ایرانی به سوی دروازه هند و نقاط کوهستانی آن اقلیم گشود و راه پیشرفت این زبان را در مناطق کوهستانی هموار کرد. سامانیان که در ادب‌دوستی و مهرورزی به زبان دری شهره آفاق‌اند، همان راه یعقوب را ادامه دادند. آنها علاوه بر ترویج فرهنگ و زبان فارسی در ماوراءالنهر و ترکستان، در مناطق دیگر از جمله در کابل و دروازه‌های هند، از هیچ کوششی فروگذار نکردند. اما آغاز گسترده روی و رواج زبان فارسی در شبه‌قاره هند به دوران غزنوی بازمی‌گردد. با تسخیر هند توسط محمود غزنوی در سال ۳۹۲ ق. و حکمرانی فرمانروایان ایرانی یا فارسی‌زبان بر این سرزمین، زبان فارسی نیز با گستردگی هر چه تمام‌تر به این شبه‌قاره راه یافت و کم‌کم به یکی از زبان‌های مهم هند تبدیل شد (جلالی نایینی، ۱۳۵۶: ۷۳۹/۲).

از سده پنجم هجری به بعد برخی از دانشوران ایرانی به هند رفتند و از فرهنگ و فلسفه و هنر هند تأثیر گرفتند و کتاب‌هایی فراهم آوردند که با گذشت قرن‌ها، هنوز تازگی و طراوت خود را از دست نداده‌اند. از جمله آنهاست کتاب بسیار مشهور و

معروف تحقیق مالهند از ابوریحان بیرونی؛ کتابی که وی آن را در سال ۴۲۱ ق. نوشته است. این کتاب نتیجه سفر یا سفرهایی است که ابوریحان به آن سرزمین داشته است. بیرونی این کتاب را پس از فراگیری زبان سانسکریت نوشته است. این کتاب نه تنها معرف فلسفه و آداب و سنن و تمدن هند به شمار می‌رود، بلکه از نویسندگان آن به‌عنوان معلم تاریخ‌نگاری هندوستان نیز یاد می‌شود (جلالی نایینی، ۱۳۵۶: ۷۴۱/۲).

پیامد مهاجرت گسترده دانشمندان و اهل فکر و فرهنگ و ادب به دربار مسلمانان هند آن شد که در سده ششم هجری، لاهور به پایگاهی برای گسترش و نشر ادب فارسی تبدیل شد. ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان از جمله کسانی‌اند که در همین شهر بالیدند. در همین دوره است که مشهورترین کتاب صوفیه در لاهور نوشته می‌شود. علی بن عثمان هجویری کتاب کشف‌المحجوب خویش را به زبان فارسی می‌نویسد. به دنبال چنین جنبش فراگیر فرهنگی و ادبی‌ای است که لاهور و مولتان و کشمیر به مرکز فرهنگ و عرفان و زبان فارسی تبدیل می‌شود.

باز در همین دوره است که ابوالمعالی نصرالله منشی، که در دربار بهرام‌شاه غزنوی می‌زیست، کتاب کلیه و دمنه را از زبان عربی به زبان پارسی برگرداند و نثر موزون و سخته فارسی را به اوج پختگی خویش رساند.

حکومت غزنویان توسط سلسله دیگری از ترک‌تباران غوری از میان رفت و غوریان بر متصرفات آنها چیرگی یافتند. شهاب‌الدین غوری در سال ۵۸۳ ق. حکومت غزنویان را از اساس برانداخت و حفظ حدود و ثغور هند را عهده‌دار شد و خواسته یا ناخواسته، نقش درخوری در رواج دادن زبان فارسی در آن اقلیم بر عهده داشت. تمام غزوها و جهادهای امرای غوری و ممالیک آنان وسیله مؤثری شد برای نشر و گسترش زبان فارسی در سرزمین هند و شبه‌قاره (صفا، ۱۳۶۶: ۲۱۶/۲).

خواجه بزرگ شیراز، حافظ، نیز در غزلی این غیاث‌الدین را ستوده است؛

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین خامش مشو که کار تو از ناله می‌رود

(حافظ، ۱۳۷۹: غ ۲۲۵)

پیش از امیرخسرو، البته قدیمی‌ترین تذکره شعر فارسی نیز در ایالت سند، یعنی پاکستان و کجته امروزی، تألیف شده بود. محمد عوفی در سال ۶۱۸ ق. تذکره لب‌الالباب را در عهد ناصرالدین قباچه، در شهر بکهر استان سند نگاشته بود.

۵. آمدن مغولان و رواج روزافزون زبان و فرهنگ ایران در هند

با آمدن مغولان که تمامی بنیان‌های ملتیت را در ایران ویران کردند و با بی‌هنری و وحشیگری و درنده‌خویی تمام، پشت به مسند قدرت سپردند و تمامی مناسبات اجتماعی را از اساس باژگونه کردند و «بسیط زمین عموماً... از پیرایه وجود مُتَجَلِّبان جَلباب علوم و مُتَحَلِّیان به حلیت هنر خالی شد» و «هریک از ابناءالسوق در زی اهل فُسوق امیری گشته و هر مزدوری دستوری و هر مَزوری وزیری و هر مُدبّری دبیری... و هر مُسرفی مُسرفی و هر شیطانی نایب دیوانی...» (جوینی، ۱۳۶۷: ۵-۴/۱) و دیگر امیدی به بقای فرهنگ ایران و ملتیت آن باقی نمانده بود، هندوستان یکی از بزرگ‌ترین پناهگاه‌های دانشمندان و ادیبان و نویسندگان ایرانی شد.

در ایران اکثر کسانی که از مقابل سپاه جرّار و خون‌ریز مغول می‌گریختند به هند پناه می‌بردند. علاوه بر اکثر مردم عادی که ذکری از آنها در جایی نیامده است، گروه زیادی از پادشاهان و پادشاهزادگان به دربار هند پناه بردند و دربار غیاث‌الدین بلکین اقامت کردند و فرهنگ و زبان فارسی را در این سرزمین روزبه‌روز بیشتر بارور ساختند (صفا، ۱۳۶۶: ۱۰۳-۱۰۲/۳).

ابن بطوطه، جهان‌گرد و جامعه‌شناس مشهور قرن هشتم، که به هند سفر کرده است، اطلاعات ارزشمندی درباره ژرفای نفوذ زبان فارسی در سفرنامه خویش، که به عربی نوشته است، آورده و آگاهی‌های ارزشمندی به دست داده است. وی که مدت هفت سال در هندوستان به دربار سلطان محمد تغلق که از سال ۷۵۲-۷۲۵ ق. حکمرانی داشت، راه داشت و به قاضی‌القضات دهلی منصوب شد و تولیت بقعه سلطان قطب‌الدین به او واگذار شد، وصفی دقیق از اوضاع یک دربار اسلامی نشان می‌دهد که بیانگر عمق تأثیر زبان فارسی در آن دربار است (روح‌الامینی، ۱۳۶۵: ۱۳۱).

بخش عمده سفرنامه ابن بطوطه درباره هندوستان و اشاعه زبان فارسی در آن دیار است (یعنی از صفحه ۴۵۱ تا ۷۶۰). آن‌طور که از سفرنامه برمی‌آید، زبانی که خود وی نیز با آن در دربار سلطان گفت‌وگو می‌کرده، زبان فارسی بوده است. «وی بیش از پنجاه مورد اصطلاح یا عبارت یا جمله را عیناً به فارسی نقل کرده و برای خواننده به عربی آن اصطلاحات را توضیح داده است» (روح‌الامینی، ۱۳۶۵: ۱۳۱).

وی در جای‌های گوناگون سفرنامه به صاحبان مناصب و مشاغل ایرانی اشاره می‌کند که در دربار تغلق دارای سمت‌های مهم دولتی، دینی و تجاری بودند. آنها پس از تحصیل در ایران، برای به دست آوردن شغل و موقعیت بهتر، به هندوستان سفر کرده

بودند. در این میان حضور خراسانیان را از دیگر جای‌ها چشمگیرتر می‌داند. او می‌گوید به همین دلیل هندوان همه ایرانیان را خراسانی می‌نامیدند (روح‌الامینی، ۱۳۶۵: ۱۳۲). ابن بطوطه در سفرنامه خود بسیاری از اشخاص صاحب نفوذ ایرانیان دوره یاد می‌کند و نام آنها را در کتاب خود ذکر می‌کند.

او نشان می‌دهد که چگونه عنوان‌های دیوانی و اداری ایرانی در دربار و دستگاه حکمرانان هند رواج داشته است. عنوان‌هایی چون سپه‌سالار، پروانه، سرجامه‌دار، ارباب، امیر داد، خوندمیر، وزارت، برید، رئیس و غیره. علاوه بر این، نام تعداد زیادی از کالاها و فراورده‌های صنعتی و کشاورزی و ضرب‌المثل‌های رایج زبان فارسی را که در این سرزمین رواج داشته، آورده است. ابن بطوطه از نام‌های ایرانی چون هوشنگ، کیقباد، کیخسرو، فیروز، بهرام، بهزاد، گشتاسب و غیره یاد می‌کند و از آبادی‌ها و مناطق جغرافیایی فارسی چون دولت‌آباد، خسروآباد، آسیاباد، سمورآباد و جز آن سخن به میان می‌آورد (نک: روح‌الامینی، ۱۳۶۵: ۱۴۱-۱۲۵).

۶. رواج جشن‌ها و آیین‌های ایرانی در هند

یکی از نمادهای فرهنگی ایران، برگزاری جشن نوروز است که همراه با زبان فارسی وارد شبه‌قاره هند شد. از زمان غزنویان به بعد جشن‌های ایرانی، به‌ویژه نوروز و سده و مهرگان، در دربارها رواج گسترده‌ای یافت؛ البته این آیین از آیین‌های سنتی هندوایرانی به‌شمار می‌آید که قبل از آن هم در هند روی و رواج داشته است، اما با گذشت زمان دچار تغییرات و دگرگونی‌های فراوان شده بود، ولی از این زمان رنگ و روی دیگری به خود گرفت. پادشاهان ترک‌نژاد غزنوی در بزرگداشت این آیین از هیچ کوششی فروگذار نکردند و شاعران فارسی‌زبان در ستایش آن دمی فرونگذاشتند. ابوالفرج رونی - که پیش از این ذکر او رفت - در ستایش این آیین و فصل بهار اشعار متعددی دارد، از جمله:

نوروز جوان کرد به دل پیر و جوان را
ایام جوانی ست زمین را و زمان را
هر سال در این فصل برآرد فلک از خاک
چون طبع جوانان جهان دوست، جهان را

(رونی، ۱۳۴۷: ۱۲)

همو در شعری دیگر به زیبایی هرچه تمام‌تر، جشن فرخنده فروردین را چنین شرح

می‌دهد:

جشن فرخنده فروردین است
آب چون آتش عودافروز است
روزبازار گل و نسیرین است
باد چون خاک عبیرآمیز است

(رونی، ۱۳۴۷: ۳۰)

در قصیده‌ای دیگر، در مدح ممدوح خود، ابوسعید بابو، نوروز و بهار را که با عید قربان مصادف شده است، به زیبایی هرچه تمام‌تر وصف می‌کند (رونی، ۱۳۴۷: ۹۳). نمونه‌های فراوان دیگری از این‌گونه اشعار که در وصف بهار و نوروز و مهرگان است، در دیوان وی می‌توان یافت که ژرفای فرهنگ و آیین ایرانی را در آن زمان نشان می‌دهد. مسعود سعد که تقریباً هم‌دوره این شاعر است و در لاهور می‌زید از این آیین ایرانی در دیوانش شواهد متعددی به دست می‌دهد:

نوروز بدیع آمد با فتح و ظفر هم‌مره بنگر که چه خوب آمد با دی، مه فروردین
از سبزه چون مینا کرده‌ست زمین مفرش وز گلبن چون دیبا بسته‌ست هوا آذین
(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۳۵۸)

علاوه بر رواج آیین نوروز و بهار که ذکر آن بارها در دیوان این شاعر و شاعران دیگر آمده است، از آیین مهرگان و سده نیز در شعر شاعران این دوره شواهد متعددی می‌توان نشان داد و این دلیلی است بر رواج این آیین، در کنار آیین نوروز، در شبه‌قاره. مسعود سعد می‌گوید:

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان مهر بفرزای ای نگار مهرجوی مهریان
(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۳۸۱)

یا وقتی به شاه تهنیت جشن مهرگان می‌گوید:

خسروا شب‌های عمرت روز باد مهرگان ملک تو نوروز باد
رای نورانی تو خورشیدوار در جهان عدل ملک افروز باد
(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۲۴۶)

امیر خسرو دهلوی، شاعر قرن هفتم، بزرگ‌ترین شاعر فارسی‌زبان هندی به‌شمار می‌آید که بیش از یکصد هزار بیت شعر دارد و در سراسر اشعار خود، جابه‌جا، فرهنگ و تمدن ایرانی را بازتاب می‌دهد. او دل‌سپرده زبان فارسی و فرهنگ ایرانی است و از نوروز و مراسم باستانی ایران چنان سخن می‌گوید که در ایران آن زمان نمونه‌اش را نمی‌توان یافت:

بیا ساقی که ایام بهار است سمن مست است و نرگس در خمار است
به پای سرو بین کز لاله و گل چو دست خوبرویان پرنگار است
(دهلوی، ۱۳۴۳: ۵۵)

یا:

آمد بهار، یار من، بشکفت گل‌ها در چمن شد در نوا هر بلبل، بر سر شاخ و نارون
(دهلوی، ۱۳۴۳: ۴۶۴)

یا:

خیمه نوروژ بر صحرا زدند
لاله را بنگر که گویی عرشیان
از حرم، طارم‌نشینان چمن

چارطاق لعل بر خارا زدند
کرسی از یاقوت بر صحرا زدند
خرگه گلریز بر صحرا زدند

(دهلوی، ۱۳۴۳: ۲۴۶)

امیر خسرو در کتاب مطلع‌السعدین خویش هم مثنوی بلندی دارد که درباره شکوه برگزاری نوروژ و چگونگی اجرای آن داد سخن داده است که بیانگر این است که این رسم در میان مردم شبه‌قاره، حتی از جشن‌های بومی آنجا نیز از مقام و مرتبت بالاتری برخوردار بوده است (نک: دهلوی، ۲۵۳۵: ۱۱۵).

در دوره تیموریان هند نیز جشن‌های ایرانی که از دوره غزنویان به بعد آغاز شده بود، به‌ویژه جشن‌ها و مراسم نوروژ و آب‌پاشان و سده و مهرگان، در تمامی سرزمین هند و پاکستان رواج داشت. این جشن‌ها، هم در میان عامه مردم و هم در میان درباریان، با همه مراسم و آداب آن با شکوه خاصی برگزار می‌شد. از جمله آنها بود جشن و مراسم نوروژی که در دربارهای دهلی و پادشاهان تیموری از شکوه خاصی برخوردار بود و در کتاب‌های تاریخ، ایام اوج این روی و رواج در دوره تیموریان هند ذکر شده است. البته وجود پارسیان مهاجر به هند از همان آغاز سده نخست اسلامی، در رواج این مراسم بی‌تأثیر نبوده است.

اکبر شاه با گرایشی که به تقویم خورشیدی داشت و بر اثر هم‌نشینی با پارسیان هند و زیر نفوذ قرار گرفتن آداب و رسوم و سنن باستانی این قوم، از سال ۹۲۲ هجری دستور داد برابر با تقویم خورشیدی، جشن‌های ایرانی را که در آنها نام‌های روز و ماه برابر و مصادف می‌شد، جشن بگیرند. در کتاب اکبرنامه، نوشته ابوالفضل علامی، در این باره چنین آمده است:

به مناسبت اهمیت و ارزش جشن‌هایی که مدت هزار سال برقرار بوده و موجب شادمانی و خیرات و برکات و عدل و داد می‌شد، و در این زمان چنان‌که باید شایع نیست و متروک شده است، به فرمان اکبرشاه مقرر می‌شود که دوباره برقرار و شایع شود و به بهترین وجه با کمال شکوه برگزار گردد (نک: رضی، ۱۳۸۵: ۲۶۴-۲۴۳).

در چنین دورانی جشن نوروژ در هندوستان نوزده روز طول می‌کشید. از نخستین روز فروردین تا روز نوزدهم فروردین که جشن فروردگان بود. برای ایام نوروژ همه

دیوارها و ستون‌های دولت‌خانه عام و خاص را با گران‌بهارترین پارچه‌های رنگارنگ و زربافت و پرده‌های مصور می‌آراستند. ایوان‌ها را چنان تزیین می‌کردند که بر حیرت آدمی هر ساعت بیشتر می‌افزود. در بارگاه دولت‌خانه تخت طلا و مرصع به یاقوت و گوهرهای گران‌بها قرار می‌دادند و چنان می‌ساختند که فردوس برین بود. مدت هجده روز این مناظر آراسته و چراغان‌ها همچنان ادامه داشت. شب‌ها فانوس‌های رنگارنگ روشن می‌کردند. شاه روزی یکی دو بار در بارگاه می‌آمد و با حاضران سخن می‌گفت و می‌نشست و اهل نغمه فارس و هندو حاضر بودند و می‌نواختند و از دهش خسروانه برخوردار می‌شدند. بازارها را آذین‌بندی می‌کردند و مردم بسیار برای تماشا و شادی از هر طرف برای تماشای جشنی می‌آمدند که تا آن روزگار چنان ندیده بودند (رضی، ۱۳۸۵: ۲۶۵).

بعد از اکبرشاه (۱۰۱۴ ق.) پسرش جهانگیر به سلطنت می‌رسد. او بیست و دو سال حکومت می‌کند. در این مدت وی دوران ریاست خود را به صورت وقایع‌نگاری سالانه به فارسی نوشته است که با عنوان توزک جهانگیری یا جهانگیرنامه به یادگار گذاشته که در آن هفده سال از حکومت خود را با عناوین نوروز اول، نوروز دوم... نوروز هفدهم، تحریر کرده است. اهمیتی که نوروز برای بازماندگان تیموری پیدا کرده بود در این کتاب با شمارش سال‌های شهریاری با نوروز آشکار است (جهانگیرنامه، ص ۲۹؛ نیز نک: رضی، ۱۳۸۵: ۶۷).

شاه جهان، پسر جهانگیر، نیز یکی از باذوق‌ترین افراد در میان پادشاهان بابری به شمار می‌رود. جشن نوروز در دربار وی با شکوه و جلوه خاصی برگزار می‌شد. وی در سال ۱۰۴۴ ق. هنگام نوروز بر تخت طاووس که با هزینه ده میلیون روپیه ساخته شده بود جلوس کرد. شاعران زیادی وی را در این جشن به زبان فارسی ستودند که از جمله آنها ابوطالب کلیم کاشانی است. وی برای سرودن قصیده‌ای در وصف نوروز مبلغ ۵۵۰۰ روپیه از شاه جهان صلّه گرفت.

ریاض مُلک را دیگر بهار دلگشا آمد
به فرق دوست از نو سایه بال هما آمد
مبارک رجعت مستلزم صد گونه عشرت شد
بین تا آمدی نوروز فیروز از قفا آمد

(کلیم کاشانی، ۱۳۶۲: ۱۷۶)

از سوی مورخان و منشیان، نخستین جشن نوروز در زمان شهریاری شاه جهان، زیر عنوان جشن مسرت‌افزای نوروز عالم‌آرا، با شرحی مبسوط نوشته شده است که نقل بیشتر آن در این نوشته ممکن نیست (نک: رضی، ۱۳۸۵: ۲۶۹ و پادشاه‌نامه، ج ۱، ص ۱۸۶ به بعد). یکی از اعمال نوروز این بود که در این مراسم مردم به سر و صورت هم آب

می‌پاشیدند یا گلاب. به همین دلیل، به مراسم نوروزی جشن آب‌پاشان یا گلاب‌پاشان هم می‌گفتند. این رسم هنوز هم در میان شیعیان پاکستان برقرار است و نزدیک تحویل سال افراد خانواده دور سفره هفت‌سین جمع می‌شوند و پای سفره نوروزی می‌نشینند و در میان سفره کاسه‌ای پر از آب می‌گذارند که در آن گلاب و عطر می‌ریزند. پس از تحویل سال و خواندن دعا، شادباش‌گویان دست در درون ق‌دح آب معطر می‌کنند و به سر و صورت هم آب می‌پاشند. این مراسم در دوره صفویه نیز در ایران رواج داشته است و جهان‌گردان خارجی، از جمله «آدام اوله آریوس» هم به تفصیل به آن اشاره کرده‌اند و در بسیاری از شهرهای شبه‌قاره هند هم رواج داشته است (رضی، ۱۳۸۵: ۲۶۹).

۷. زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در دوره گورکانیان هند

از زمان فرمانروایی سلسله گورکانی هند به دست بابر، تا سقوط آنان که بالغ بر ۳۴۰ سال به درازا کشید، تمامی اعقاب آنها، بزرگ‌ترین حامیان ادبیات و فرهنگ ایرانی بودند. تحصیلات خود آنان نیز همگی به زبان فارسی بود و آثار و اشعار سخنوران ایرانی از قبیل شاهنامه فردوسی، گلستان سعدی، دیوان حافظ، آثار جامی و کتاب‌های علمی و ادبی و تاریخ‌های ایرانی، در سراسر هندوستان روی و رواج یافت. نوشتن فرهنگ‌های گوناگون برای فهم بهتر زبان فارسی در این دوره فراهم آمد. سهم اصلی و اساسی فرهنگ‌نویسی فارسی با نویسندگانی است که یا هندی بودند یا از ایران به هندوستان رفته بودند و در آن دیار به تألیف و تصنیف پرداختند؛ چنان‌که از میان قریب به ۲۵۰ فرهنگ فارسی به فارسی، یا فارسی به زبان‌های دیگر، فقط حدود ۴۰ کتاب به دست ایرانیان نوشته شده است (حاکمی، ۱۳۶۶: ۱۱۹).

استاد نفیسی در مقدمه برهان قاطع، با عنوان فرهنگ‌های فارسی، نام ۲۰۲ عنوان فرهنگ پارسی را نام می‌برد که بیشتر آنها در سرزمین هند و به دست غیرایرانیان تألیف شده است (مقدمه برهان، ۱۳۶۳: ۷۷-۷۱).

آن‌گونه که از تذکره‌های این دوره، چون بهارستان سخن و تذکره میخانه و مآثرالامراء برمی‌آید، تعداد کسانی که به هند مهاجرت می‌کنند و در آنجا مقیم می‌شوند به‌راستی شگفت‌انگیز و حیرت‌آور است. گلچین معانی در کتاب کاروان هند خویش به نام قریب ۸۰۰ تن از شاعران پارسی‌گوی هند اشاره می‌کند و نمونه اشعار آنان را به دست می‌دهد. علامه شبلی نعمانی نیز در جلد سوم کتاب شعرالعجم خویش نام شمار کثیری از شاعران فارسی‌زبان را آورده است (نعمانی، ۱۳۶۸: ۸-۱/۳). و نویسندۀ تذکره عرفات‌العاشقین نام بیش از سه هزار تن از آنان را ذکر کرده است.

بنای تاج‌محل در آگره - که یکی از آثار شگفت معماری جهان است - به دست سرمعمار آن، استاد عیسی اصفهانی، ساخته شد؛ شاهکاری که رنه گروسه، دانشمند فرانسوی، آن را «روح ایران که در کالبد هند تجسم یافته» تصویر می‌کند. بنای مهم دیگر تخت طاووس شاه‌جهان است و از شاهکارهای دیگر معماری جهان که به دست سعیدای شاعر گیلانی زرگرباشی بنیاد گرفت؛ همان بنایی که نادر در تاراج دهلی آن را به یغما داد و در هم شکست. این تنها دو نمونه از هنر معماری ایرانی در هند اسلامی است (مشایخ فریدنی، ۱۳۶۶: ۲۶).

از دیگر نقاط معروف این شبه‌قاره چون بنگلادش و به‌ویژه کشمیر که مهد تمدن و فرهنگ و عرفان و زبان فارسی بوده است درمی‌گذریم و تنها درباره کشمیر به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که: «کم‌وبیش، یک‌هزار از شعرای کشمیری در زبان فارسی طبع‌آزمایی کرده‌اند که احوال و آثار آنها در تذکره شعرای کشمیر پیرحسام‌الدین راشدی آمده‌است. در زمینه علوم مذهبی، تصوف و عرفان، تاریخ، فلسفه و حکمت، تذکره‌نگاری، لغت‌نویسی و شعر، هزاران کتاب به زبان فارسی نوشته شده است که غالب آنها از آرایش طبع محروم‌اند» (اختر، ۱۳۶۶: ۹۶).

خلاصه اینکه از ترکیب و تلفیق تمدن و فرهنگ ایران و هند ملتی عظیم و پیشتاز و دولتی نیرومند به وجود آمد که از زمان فتح لاهور (۱۵۱۹ ق.) تا سقوط دهلی به دست ارتش استعمارگر انگلیس (۱۸۵۸ ق.) همواره و پیوسته، قدرت اول را در شبه‌قاره در دست داشت (اختر، ۱۳۶۶: ۹۶).

۸. از میان رفتن گورکانیان هند و افول زبان فارسی

با از میان رفتن و انقراض سلطنت گورکانیان و تسلط و نفوذ مستقیم و فعال انگلستان در خاک هندوستان، زبان انگلیسی به تدریج و در ظرف مدت یک قرن، قهراً جای زبان فارسی را گرفت و این میراث مشترک و ارجمند هند و ایران، که نزدیک به سه قرن همواره و پیوسته، پیونددهنده و واسطه تفاهم این دو ملت بزرگ بود، به زاویه انزوا رانده شد و با هزار افسوس و دریغ تقریباً از رونق افتاد.

با این‌همه نباید فراموش کرد که بعضی از علاقه‌مندان زبان فارسی، تا مدت‌ها بعد به کار پژوهش درباره شعر و زبان فارسی ادامه می‌دادند و آن را ارج می‌نهادند. «از باب مثال، امروز ما در دست داشتن بخشی از وامق و عذرای عنصری و تحقیق عالمانه درباره آن را مرهون شادروان مولوی محمد شفیع لاهوری هستیم. یا کتاب بسیار باارزش مکاتیب

سنایی را از همت و کوشش نذیر احمد در اختیار داریم. شیفتگان مولانا جلال‌الدین از کتاب پراج مرآت‌المثنوی تألیف تلمذ حسین بهره‌ها می‌برند و کتاب عرفان مولوی، از خلیفه عبدالحکیم، از مآخذ معتبر برای شناخت مولاناست» (نوریان، ۱۳۶۶: ۸۳).

از دیگر دانشمندان بنام هند که خدمات درخور توجهی به فرهنگ و زبان فارسی و رواج فرهنگ ایرانی انجام داده است، باید از علامه بزرگ شبلی نعمانی (۱۹۱۴-۱۸۵۷ م.) نام برد. او در مدت عمر کوتاه خود آثار ارزشمندی به زبان فارسی بر جای گذاشت که بسیار درخور توجه و ستایش است. اما ارزشمندترین کتاب وی کتاب شعرالعجم است که آن را در پنج جلد نگاشته است و به‌ویژه جلد‌های چهارم و پنجم آن که به ماهیت شعر و شاعری و نقد شعر فارسی می‌پردازد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وی را تنها نویسنده هند به شمار می‌آورند که تألیفات خود را از روی مبانی دقیق علمی و به شیوه پژوهش‌های موشکافانه غربی نوشته است (نوریان، ۱۳۶۶: ۸۴ و ۸۵).

اما هنگامی که مردم هند در سال ۱۹۴۷ م. استقلال خود را بازیافتند، دیگر زبان فارسی جز در میان معدودی از افراد و دانشوران نسل گذشته، به کلی فراموش شده بود. آخرین شاعر پرآوازه و فیلسوف بزرگ شبه‌قاره هند، علامه محمد اقبال لاهوری است و پس از وی هیچ‌یک از طوطیان پارسی‌گوی هندوستان دیگر نتوانستند به شیرینی سخنان امیرخسرو یا حسن دهلوی و بیدل و دیگر نام‌آوران پهنه ادب فارسی هند شکرشکنی کنند (جلالی نایینی، ۱۳۶۵: ۷۴۶).

اقبال لاهوری (مرگ. ۱۳۱۷ ش.) یکی از بازپسین میراث‌داران زبان فارسی در شبه‌قاره است. وی شاعری است سخت مجذوب زبان و فرهنگ و آیین‌های ایران و شراب‌میکده جم. آثار منظوم و منثورش به زبان فارسی شهره آفاق است. او به‌عین متأثر از فرهنگ و تمدن و زبان فارسی و فرهنگ ایرانی است. اقبال در اسرارنامه خود رسماً زبان پارسی را در «عذوبت و شیرینی» از زبان مادری‌اش، هندی، برتر می‌پندارد:

هندی‌ام، از پارسی بیگانه‌ام	ماه نو باشم تهی پیمانه‌ام...
گرچه هندی در عذوبت شکر است	طرز گفتار دری شیرین‌تر است
فکر من از جلوه‌اش مسحور گشت	خانه من شاخ نخل طور گشت

(اقبال لاهوری، ۱۳۶۶، ۹۳)

او همانند فردوسی ندا درمی‌دهد و می‌سراید و می‌گوید که:

پارسی از رفعت اندیشه‌ام	در خورد، با فطرت اندیشه‌ام
خرده بر مینا مگیر ای هوشمند	دل به ذوق خرده مینا میند

(اقبال لاهوری، ۱۳۶۶، ۹۳)

از وصف بهار و نوروز، دیگر بن‌مایه‌های فرهنگ ایرانی، که در سراسر دیوان این شاعر پارسی‌گوی و دلداده فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی، جابه‌جا موج می‌زند، درمی‌گذریم.

۹. وضعیت فعلی زبان و فرهنگ ایرانی در هند

پس از استقلال هند و پاکستان و تبادل نمایندگان سیاسی آنها با ایران، در دانشگاه‌های ایران و هند و پاکستان کرسیهای زبان‌پژوهی و ایران‌شناسی به وجود آمد و استادان زبان و ادب هر سه کشور به فعالیت فرهنگی و ادبی خود ادامه دادند و تا امروز همین پیوندها کج‌دارومریز ادامه دارد.

هم‌اکنون در ۲۴ دانشگاه هند زبان فارسی در سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتری تدریس می‌شود و شانزده مدرسه عالی و مدرسه دینی هندوستان زبان فارسی را آموزش می‌دهند. زبان فارسی از سال ششم دبستان جزو دروس انتخابی است، اما با سیاست‌های ویژه دولت هند در مورد آموزش زبان فارسی، تعداد فراگیرندگان زبان فارسی روزبه‌روز، رو به کاهش است. با این همه، فراگیری زبان فارسی، به‌ویژه در دهلی و بیهار و کشمیر رواج دارد و هنوز هزاران نفر در این ایالت‌ها مشغول فراگیری این زبان هستند (انصاری، ۱۳۶۶: ۱۲۷-۱۲۵).

با همه این کوشش‌ها و تلاش‌هایی که اکنون انجام می‌شود، زبان فارسی با آن پیشینه درخشان، در میان بیش از هشتصد زبان و گویشی که در شبه‌قاره هند رواج دارد، از جایگاه شایسته و بایسته‌ای برخوردار نیست. باید تا پیش از آنکه این آخرین بارقه‌های امید از میان برود به فکر چاره‌اندیشی برآمد و با ابزارهای پیشرفته زبان‌آموزی به کمک آموزش‌دهندگان این زبان شتافت و استادان و علاقه‌مندان به این میراث ارج‌دار را با پشتیبانی مالی و معنوی یاری کرد. چگونگی این همکاری‌ها و پشتیبانی‌ها در حوصله این نوشته نمی‌گنجد و خود می‌تواند موضوع نوشته‌های متعدد دیگری قرار گیرد که اهالی فکر و فرهنگ و آشنایان به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و هندی باید به آن بپردازند.

برآیند

در میان اقوام و ملل گوناگون جهان، اقوام هندوایرانی از دیرباز بیشترین پیوندهای فکری و فرهنگی و زبانی و سیاسی و اقتصادی را با یکدیگر داشته‌اند. این دادوستد فکری، در درازای تاریخ کهن این دو اقلیم همواره با فراز و فرودهایی ادامه داشته است. مردم ایران، هم از ذوق و هنر و فلسفه و فرهنگ هند بهره‌ها برده‌اند و هم به آن سرزمین

بهره‌ها رسانده‌اند. در این میان، زبان فارسی البته نقش اصلی و اساسی را عهده‌دار بوده است. این زبان، به‌ویژه در تاریخ ایران بعد از اسلام، نقش بسیار پررنگی در ترویج فکر و فرهنگ و عرفان ایرانی و اسلامی در شبه‌قاره ایفا کرده است. کتاب‌های بسیاری در این زمینه از دوره غزنویان به بعد نگارش یافته که لطیف‌ترین احساسات و عواطف بشری را با زبان فارسی بازتاب داده است. اوج روی و رواج زبان فارسی در شبه‌قاره هند مربوط به دوره گورکانیان است که هندوستان به دست بابر تسخیر می‌شود. در این دوران که هم‌زمان با روی کار آمدن صفویان در ایران است، صدها شاعر و نویسنده و عالم و عارف به هند می‌روند و بذریع زبان فارسی را در سراسر این سرزمین می‌پاشند و آن را پاسداری و نگهداری می‌کنند. سهم هندی‌تباران و هندی‌زبانان در این راه از سهم ایرانیان مهاجر اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست. هزاران کتاب عرفانی و تاریخی و دینی و فلسفی و صدها دیوان شعر فارسی و فرهنگ لغت در درازای چند قرن فراهم می‌آید که می‌توان آن را بزرگ‌ترین میراث فرهنگی جهان نامید. زبان فارسی که بیش از نه سده پیونددهنده دو ملت بزرگ هند و ایران بود و میلیون‌ها تن با آن سخن می‌گفتند و می‌نوشتند، با نفوذ استعمار انگلیس در این کشور اندک‌اندک از رونق افتاد و زبان انگلیسی جای آن را فراگرفت. اکنون گرچه دیگر امیدی به رواج دوباره زبان فارسی در این کشور پهن‌اور نمی‌رود، باید تلاش کرد آخرین کورس‌های فروغ آن فرونمیرد و وسیله‌ای فراهم شود تا این پشتوانه بزرگ فرهنگی، دست‌کم به نخبگان و علاقه‌مندان این زبان، در آن کشور منتقل شود.

منابع

- ابن بطوطه (۱۳۴۸)؛ *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمدعلی موحد، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۶۵)؛ *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، ج ۵، تهران: امیرکبیر.
- *اکبرنامه، تاریخ گورکانیان هند* (۱۳۷۲)؛ به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: [بی‌نا].
- اختر، نسرين (۱۳۶۶)؛ «گذشته و حال زبان فارسی در پاکستان»، *مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش (مجموعه سخنرانی‌های سومین سمینار زبان فارسی)*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۹۲-۱۰۰.
- اقبال لاهوری، محمد (۱۳۶۶)؛ *کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری*، مقدمه و حواشی از م. درویش، ج ۳، تهران: جاویدان.
- الیاده، میرچا (۱۳۷۲)؛ *رساله در تاریخ ادیان*، ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش.
- آموزگار، ژاله (۱۳۷۴)؛ *تاریخ اساطیر ایران*، ج ۱، تهران: سمت.
- انصاری، نورالحسن (۱۳۶۶)؛ «وضع تدریس زبان فارسی در هند»، *مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش (مجموعه سخنرانی‌های سومین سمینار زبان فارسی)*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۱۲۸-۱۲۵.
- ایونس، ورنیکا (۱۳۸۵)؛ *اساطیر هند*، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- بلنیتسکی، آ. (۱۳۶۴)؛ *خراسان و ماوراءالنهر*، ترجمه پرویز ورجاوند، تهران: نشر گفتار.
- بهار، مهرداد (۱۳۵۱)؛ *اساطیر ایران*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ----- (۱۳۷۵)؛ *ادیان آسیایی*، تهران: شیرازه.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۴۲)؛ *آناهیتا*، تهران: دانشگاه تهران.
- جابز، گرتروود (۱۳۷۰)؛ *سمبل‌ها*، ترجمه محمدرضا بقاپور، تهران: مترجم.
- جلالی نایینی، محمدرضا (۱۳۷۵)؛ *هند در یک نگاه*، تهران: شیرازه.
- ----- (۱۳۶۵)؛ «زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره هند»، *نامواره دکتر محمود افشار*، ج ۲، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی، صص ۷۴۷-۷۲۹.
- جوبینی، عظاملک (۱۳۶۷)؛ *تاریخ جهان‌گشای*، ج ۳، تهران: ارغوان و بامداد.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۹)؛ *دیوان*، تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، ج ۳، تهران: دوستان.
- حاکمی، اسماعیل (۱۳۶۶)؛ «فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره هند»، *مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش (مجموعه سخنرانی‌های سومین سمینار زبان فارسی)*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۱۲۴-۱۱۷.
- دادور، ابوالقاسم و الهام منصور (۱۳۸۵)؛ *درآمدی بر اسطوره‌ها و نمادهای ایران و هند در عهد باستان*، تهران: دانشگاه الزهرا.
- ----- (۱۳۸۷)؛ «بررسی تطبیقی نقش گاو در اساطیر و هنر ایران و هند»، *مجله مطالعات ایرانی*، س ۷، ش ۱۴.
- دهلوی، امیر خسرو (۲۵۳۵)؛ *قران‌السعدین*، به کوشش احمد حسن دانی، پاکستان، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ----- (۱۳۴۳)؛ *دیوان کامل امیر خسرو دهلوی*، به اهتمام م. درویش، تهران: جاویدان.
- دیاکانوف، ا. م. (۱۳۷۱)؛ *تاریخ ماد*، ج ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- ذکری، امیرحسین (۱۳۷۷)؛ *اسرار اساطیر هند*، تهران: فکر روز.

- رضی، هاشم (۱۳۸۵): *جشن‌های آب*، چ ۴، تهران: بهجت.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۶۶): «زبان فارسی در هندوستان به روایت ابن‌بطوطه»، *مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش (مجموعه سخنرانی‌های سومین سمینار زبان فارسی)*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۱۵۳-۱۴۲.
- رونی، ابوالفرج (۱۳۴۷): *دیوان*، به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، تهران: کتاب‌فروشی باستان.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶): *روزگاران ایران*، ج ۱، چ ۳، تهران: سخن.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۶): *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۲، چ ۷، تهران: فردوس.
- (۱۳۶۶): *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۳، چ ۵، تهران: فردوس.
- (۱۳۶۶): *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۴، چ ۴، تهران: فردوس.
- (۱۳۶۶): *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۵، چ ۳، تهران: فردوس.
- (۱۳۶۹): *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۱، چ ۱۰، تهران: فردوس.
- عطایی، امید (۱۳۷۶): *آفرینش خدایان: راز داستان‌های اوستایی*، تهران: عطایی.
- غزالی، محمد (۱۳۵۱): *نصیحة الملوک*، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: علمی و فرهنگی.
- (۱۳۶۸): *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیوچم، چ ۴، تهران: علمی و فرهنگی.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۳): *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چ ۶، تهران: علمی و فرهنگی.
- فروشی، بهرام (۱۳۷۰): *ایرانویچ*، چ ۳، تهران: دانشگاه تهران.
- کرتیس، وستاسرخوس (۱۳۸۱): *اسطوره‌های ایرانی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- کریستین‌سن، آرتور (۱۳۶۷): *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، چ ۵، تهران: امیرکبیر.
- کلیم کاشانی، ابوطالب (۱۳۶۲): *دیوان کامل کلیم کاشانی*، با مقدمه مهدی افشار، تهران: زرین.
- گروسه، رنه (۱۳۶۸): *امپراتوری صحرائوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۹۶): *کاروان هند*، ج ۲، مشهد: آستان قدس رضوی.
- گیرشمن، ر. (۱۳۸۳): *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، چ ۱۵، تهران: علمی و فرهنگی.
- محمد باقر (بی‌تا): «تأثیر گسترش زبان فارسی در شبه‌قاره هند و پاکستان»، *مجله بررسی‌های تاریخی*، س ۴، ش ۲ و ۳، صص ۳۰۲-۲۸۹.
- مسعود سعد سلمان (۱۳۷۴): *دیوان*، به اهتمام پرویز بابایی، تهران: نگاه.
- مشایخ فریدنی، محمدحسین (۱۳۶۶): «پیوستگی‌های اردو با فارسی دری»، *مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش (مجموعه سخنرانی‌های سومین سمینار زبان فارسی)*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۵۵-۲۲.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۴۸): *روابط ایران و هند در پیش از اسلام*، به اهتمام سعید میرمحمدصادق و نادره جلالی، *نامه باستان (مجموعه مقالات)*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، صص ۳۰۰-۲۵۴.
- (۱۳۶۷): *ایران در عهد باستان*، چ ۵، تهران: سازمان انتشارات اشرفی.
- ملک‌شهمیرزادی، صادق (۱۳۶۴): *تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی*، ج ۲، تهران: یونسکو و وزارت امور خارجه.
- نصرالله منشی (۱۳۶۷): *کلیده و دمنه*، به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، چ ۸، تهران: دانشگاه تهران.
- نعمانی هندی، شبلی (۱۳۶۸): *شعرالمعجم*، ترجمه فخر داعی گیلانی، چ ۳، چ ۳، تهران: دنیای کتاب.
- نهر، جواهر لعل (۱۳۶۱): *کشف هند*، ترجمه محمود تفضلی، چ ۲، تهران: امیرکبیر.

- نوریان، محمد (۱۳۶۶)؛ «شعرالعجم»، مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش (مجموعه سخنرانی‌های سومین سمینار زبان فارسی)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۸۳-۹۰.
- هرتسفلد، ارنست (۱۳۵۴)؛ تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران: دانشگاه تهران.
- هرودوت (۱۳۶۲)؛ تاریخ هرودوت، ترجمه غ. وحید مازندرانی، ج ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- هینلز، جان (۱۳۸۱)؛ شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه.
- ون‌دیده‌اد (۱۳۷۶)؛ ترجمه هاشم رضی، تهران: فکر روز.
- ویدن گرن، گئو (۱۳۷۷)؛ دین‌های ایرانی، ترجمه منوچهر فرهنگ، تهران: آگاهان ایده.

